

نقدی بر رویکرد تاریخ‌نگارانه جولی اسکات میثمی در کتاب تاریخ‌نگاری فارسی

سید ابوالفضل رضوی*

چکیده

نوشتار حاضر با در نظر داشتن نسبت میان مفاهیم «تاریخ»، و «تاریخ‌نگاری»؛ نقد بیرونی و درونی کتاب «تاریخ‌نگاری فارسی» اثر «جولی اسکات میثمی» را در دستور کار دارد. میثمی از دیدگاه خویش و مساله‌ای که در سیر تحول تاریخ‌نگاری فارسی طرح و تبیین کرده است بینش تاریخ‌نگارانه مورخان عهد سامانی، غزنوی و سلجوقی را مطالعه و تفسیر می‌کند؛ متنها نکته این است که این پژوهشگر عرصه ادبیات و تاریخ، تا چه اندازه توانسته است گفتمان تاریخ‌نگارانه دوران میانه ایران را درک کند و اثر وی چه افق جدیدی را در عرصه تاریخ‌نگاری گشوده است. نقد کتاب میثمی با رویکرد سلبی و ایجابی توأمان انجام شده و از هر حیث مطلوب واحدی که همانا پویایی بیشتر دانش تاریخ و شئون معرفتی آن است را در نظر دارد. بنابراین ضمن معرفی اجمالی مطالب کتاب و توجیه جایگاه پژوهشی آن به نقد مطالب آن مبادرت می‌کند. مساله این است که میثمی در طراحی و انجام پژوهش خویش رویکرد روشمندی داشته است یا خیر و در صورتی که پاسخ مثبت است تا چه میزان به مبانی روشی و معرفتی پایبند بوده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری فارسی، جولی اسکات میثمی.

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی. Abolfazlzazavi@Khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲

۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری به عنوان حاصل نوشتاری علم تاریخ، سرآمد همه مفاهیم مطرح در حوزه دانش تاریخ قلمداد می‌شود. از این روی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و بینش تاریخی مورخ را در کنه خود دارد. هرگونه فهم مورخان از تاریخ، در تاریخ‌نگاری آنها خود را نشان می‌دهد و احیا و شناخت فضای گفتمانی حاکم بر جامعه در اعصار گذشته از ورای گزارش‌های مورخان امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، تاریخ‌شناسی که سعی در شناخت وجوه مختلف این فضای گفتمانی دارد با تلقی و نظرگاه خاص خود با گزارش‌های مورخان و دیدگاه تاریخی ایشان برخورد می‌کند و برداشتهای وی تابع نظرگاه تاریخی اوست. «جولی اسکات میثمی»، استاد زبان فارسی و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ ایران در موسسه مطالعات شرقی آکسفورد نیز از دیدگاه خویش و دغدغه و مساله‌ای که در سیر تحول تاریخ‌نگاری فارسی طرح و تبیین کرده است بینش تاریخ‌نگاران مورخان عهد سامانی، غزنوی و سلجوقی را مطالعه و تفسیر کرده است. نوشتار حاضر معرفی و نقد کتاب «تاریخ‌نگاری فارسی از آغاز تا قرن دوازدهم» که محمد دهقانی با عنوان «تاریخ‌نگاری فارسی؛ سامانیان، غزنویان و سلجوقیان» به فارسی برگردانده است را در دستور کار دارد. نقد مذکور در دو مبحث کلی: «نقد شکلی و رویکرد مولف» و «نقد درونی و محتوایی کتاب» انجام می‌گیرد و تلاش می‌کند که رویکرد سلبی و ایجابی را در کنار هم به کار گیرد. هدف انجام این نقد بها دادن بیشتر به تلاش قابل تقدیر مولف و البته مترجم کتاب است که ترجمه روان و قابل قبولی را از اثر میثمی ارائه کرده است. صاحب این نوشتار نیز بر حسب نظرگاه خاص خود و برداشتی که از مفاهیم تاریخ و تاریخ‌نگاری داشته است به نقد کتاب پرداخته است. بنابراین، طبیعی است که برداشت‌های وی نیز از منظر یا مناظر دیگری قابل نقد نشان دهد. منتها نکته این است که اگر چنین امری صورت پذیرد خود به خود دغدغه اصلی پژوهشگران عرصه تاریخ محقق می‌شود. چراکه پویایی بیشتر دانش تاریخ و ارتقاء شئون معرفتی آن را در پی دارد.

۲. معرفی کتاب

«تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) تا پایان قرن دوازدهم» نام کتابی است که «جولی اسکات میثمی» آن را تألیف نموده و «محمد دهقانی» با عنوان «تاریخ‌نگاری فارسی، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان» به فارسی برگردانده است. ترجمه مذکور در چهارصد صفحه و

برای نخستین بار از سوی نشر ماهی منتشر شده است. صرف نظر از یادداشت مترجم که با رویکردی انتقادی و با رهیافت روش شناختی به اهمیت و جایگاه کتاب پرداخته و دقت خویش را در بازشناسی شواهد تاریخی و بیان اشتباهات قابل اعتنای مولف در استفاده از منابع تاریخی و تاریخ نگاری نشان داده است؛ مطالب کتاب در یک مقدمه تفصیلی، سه فصل مجزای: تاریخ نگاری فارسی در دوره سامانی؛ تاریخ نگاری در دوره غزنوی، تاریخ نگاری در دوره سلجوقی و یک خاتمه به علاوه ضمیمه ای درباره سلسله های مهم ایرانی در بازه زمانی ۲۰۴-۵۹۰ هـ ق/۸۱۹-۱۱۹۴ م و کتاب شناسی و نمایه تنظیم و تدوین شده است. مقدمه مولف در قالب سه مبحث: «تاریخ نگاری فارسی [ایرانی] و تاریخ نگاری اسلامی»؛ «جایگاه و کارکردهای تاریخ» و «انواع تاریخ نویسی»؛ هم طرح مساله کتاب را در خود دارد و هم با نگرش انتقادی، رد یا تأیید برخی از دیدگاههای غالب درباره تاریخ نگاری ایرانی و نسبت آن با تاریخ نگاری اسلامی را در خود دارد. به علاوه روش شناختی خود در بررسی تاریخ نگاری ایرانی در دوران مورد نظر را شرح داده و بازه زمانی پژوهش خود را تشریح کرده است. همین طور به برداشت تاریخ نگارانه برخی از مورخان بزرگ ایرانی که بینش و روش متمایزی در تاریخ نگاری داشتند اشاره می کند و به زمینه های تاریخی و بستر مناسب پیدایش این شیوه تاریخ نگاری می پردازد. در بیان انواع تاریخ نگاری نیز به سه شکل غالب تاریخ نگاری اسلامی - ایرانی: تاریخ نگاری های «عمومی، سلسله ای و محلی» پرداخته و سعی در بررسی مفهومی و تاریخی این سه شیوه تاریخ نگاری کرده است. نکته جالبی که مولف کتاب با دقت لازم آن را مطرح کرده و در ادامه مطالب همین نوشتار بدان پرداخته می شود تلاش در جهت روشن کردن معنای تاریخ و مفهوم تاریخ نگاری به گونه ای است که از واقعه نگاری متمایز باشد و وجه کارآمدی دانش تاریخ را از حیث تأثیرگذاری بر شرایط زمان حال و البته تأثیرپذیری از همین شرایط را در خود داشته باشد. سهم شایسته مورخان عهد مورد نظر مولف در جهت دادن بدین مفهوم و قوام بخشیدن به این حیث معرفتی تاریخ، مطلب مهمی است که به نحوی برجسته آن را مطرح می کند و البته چگونگی فهم این مهم را نیز توضیح می دهد (میثمی، ۱۳۹۱: ۲۶). در جزء یا فصل اول (البته عنوان فصل را ندارد) با عنوان «تاریخ نگاری فارسی در دوره سامانی»؛ در ذیل یک «پیشینه» به طرح زمینه های تاریخی قدرت گیری سامانی ها پرداخته و از جریان های سیاسی و رهیافت های فکری - فرهنگی موثر بر ساختار قدرت آنها یاد کرده است. در این مبحث پیش از آن که تاریخ

نگاری به عنوان «اوبژه» مطالعه مولف باشد، تشریح ساختار قدرت سامانی‌ها و به ویژه زمینه‌های اهتمام آنها به زبان و ادب پارسی در پرتو حمایت جدی دبیران و دیوانیان به عنوان قشر فرهیخته این عصر و البته فعالیت‌های مذهبی این عهد با تکیه بر تبلیغات و میزان نفوذ اسماعیلیه در دستور کار قرار گرفته است. در ادامه به شرح چگونگی تدوین و اهمیت «شاهنامه منشور ابومنصور طوسی» تألیف «ابومنصور معمری» وزیر ابومنصور عبدالرزاق طوسی پرداخته و از میزان نفوذ و اعتبار وی و خاندانش در خراسان یاد می‌کند که نسبت به «کنارنگ» (مرزبان) از سرداران خسرو انوشیروان می‌رساندند و گویی با اسماعیلیه نیز مرتبط بوده اند (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵-۳۸). چگونگی و مهم‌تر چرایی ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی به دستور «منصور بن نوح سامانی» و تبیین فضای گفتمانی انجام این مهم و البته ترجمه تفسیر طبری که ماهیت قدسی داشت و ترجمه آن به فارسی ممکن بود تابوشکنی و بدعت قلمداد شود مبحث دیگر این فصل است که با ظرافت از سوی مولف تبیین و تفسیر شده است (همان: ۳۹-۴۰، ۴۵-۵۰). بحث بعدی میثمی در فصل اول، اهتمام به «شاهنامه فردوسی» با رویکرد خاصی است که هم زمینه‌های تاریخی موضوع را در نظر دارد و هم رویکرد تفسیری مولف را از حیث استنباط تاریخ بر پایه شرایط حاکم بر ایران قرن چهارم هجری در خود دارد (همان: ۵۶-۶۶).

جزء یا فصل دوم کتاب، «تاریخ نگاری در دوره غزنوی» است. این فصل در مبحثی با عنوان بر آمدن غزنویان، به زمینه‌های ضعف سامانی‌ها و عوامل موثر در تحکیم بنیان‌های قدرت آنها می‌پردازد. به ویژه به سهم دهقانان به عنوان اشرافیت اثرگذار این عهد در عدم حمایت سامانیان به سبب ناتوانی ایشان در تداوم نظم و قانون در ماوراءالنهر و حمایت القادر بالله، خلیفه عباسی دلگیر از سامانی‌ها در این جهت و همین‌طور فقهای شهر بخارا در منفعل کردن مردم برای دفاع نکردن از سامانی‌ها اشاره می‌کند و چگونگی تجلی آن در منابع تاریخ نگاری را تشریح می‌نماید (همان: ۷۰-۷۳). تبیین میزان اهتمام غزنویان به سنن ایرانی و از جمله چگونگی برخورد آنها با زبان و ادب پارسی و سنخ رویکرد عمومی شعرا و مورخان این عهد در پردازش تاریخ نیز در ذیل همین مبحث آمده است. پس از تبیین زمینه‌های قدرت‌گیری و ترسیم فضای گفتمانی عصر غزنوی، میثمی در مباحثی گسترده که بیش از یکصد صفحه را شامل می‌شود به جایگاه و اهمیت چهار منبع تاریخ نگارانه عصر غزنوی پرداخته و تلاش نموده است که بینش تاریخی عبدالجبار عتبی مولف «تاریخ یمینی»؛ عبدالحی گردیزی مولف «تاریخ

گردیزی؛ ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی مولف «تاریخ بیهقی» و مولف ناشناخته «تاریخ سیستان» را با رهیافت خاص خود مطالعه نماید.

در جزء یا فصل سوم «تاریخ نگاری در دوره سلجوقی» را بررسی می‌کند. در این فصل نیز نخست به ظهور سلجوقیان پرداخته و ماهیت ساختاری قدرت آنها را بررسی کرده است. در این مبحث، میثمی این بحث مهم را پررنگ می‌نماید که در دوره سلجوقیان بنا بر عللی که آنها را ذکر می‌کند، تاریخ نگاری رشد چندانی نکرد و برعکس دوران آل بویه و غزنویان که وقایع نگاران و تاریخ‌نگاران بزرگی زندگی می‌کردند تا حدود تقریبی یکصد سال پس از مرگ ملکشاه سلجوقی در سال ۴۸۵هـ.ق، آثاری درباره تاریخ سلاجقه نوشته نشد (همان: ۱۸۴-۱۸۶). در ادامه به عملکرد حکام و دولتمردان سلجوقی پرداخته و برخی از کارهای پسندیده‌ای که توسط آنها انجام شده است را تشریح کرده است. مباحث بعدی این فصل بررسی انتقادی و تحلیل محتوایی منابع تاریخی و تاریخ نگاری عهد سلاجقه است که مولف با نگرش متفاوتی بدانها می‌پردازد. شرح جایگاه و اهمیت سیرالملوک خواجه نظام الملک به عنوان سنخی از نصیحه الملوک نویسی که از اوایل خلافت عباسی مورد نظر قرار گرفته و در دوره سلجوقیان احیا شده است در بیست صفحه؛ فارسنامه ابن بلخی به عنوان یک تاریخ محلی و نخستین اثر نوشته شده به زبان فارسی در دوره سلاجقه در سی صفحه؛ مجمل التواریخ و القصص از مورخی نامعلوم به عنوان تاریخی عمومی که گزارش مختصری نیز درباره سلجوقیان دارد در بیست و چهار صفحه؛ تاریخ بیهقی اثر علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق به عنوان یکی از معتبرترین تاریخ‌های محلی به عنوان اثری که از حیث تاریخ اجتماعی و فکری از ارزش فراوانی برخوردار است در بیست و چهار صفحه؛ بخش مهمی از مباحث این فصل را در بر می‌گیرد. سپس در مبحثی با عنوان «تاریخ نگاری در اواخر دوره سلجوقی» در پنجاه و پنج صفحه به بررسی مهمترین منابع تاریخ نگاری این عهد، به ویژه سلجوق نامه ظهیرالدین نیشابوری و راحه الصدور راوندی پرداخته است. غیر از این دو، آثار افضل الدین کرمانی و بخصوص کتاب «عقدالعلی للموقف الاعلی» را از نظر گذرانده و جایگاه «ابوالشرف ناصح بن شرف جرباذقانی» مترجم کتاب عبدالجبار عتبی در تاریخ غزنویان و اهمیت ترجمه او را بررسی کرده است. خاتمه کتاب در حکم جزء یا فصلی جداگانه در بیست و دو صفحه با بیان تأثیر شرایط تاریخی و وضعیت سیاسی حاکم بر سیر تحول نوشته‌های تاریخی به شرح و تحلیل برخی مفاهیم و اصطلاحات رایج در تاریخ نگاری این عصر همانند «دولت، فقه، فترت و...» پرداخته و

مبنای مشروعیت حکومتها را در بستر اسلامی- ایرانی آن بررسی کرده است. در ذیل مبحث الگوهای تاریخ، مولف کتاب با نگرشی مبهم و تعریف نشده نوعی رویکرد فلسفی درباره تاریخ را مطرح کرده که می‌توان آن را با آنچه با عناوین فلسفه دوری و خطی در تاریخ از آن یاد می‌شود قابل انطباق دانست. ظهور و سقوط دولتها و وجه سیاسی و اخلاقی ماهیت قدرت آنها را نیز در این ارتباط مطرح کرده است. «تاریخ و وثاقت» مبحث دیگری است که مولف کتاب نسبت جایگاه عینیت و میزان اطمینان به داده‌های تاریخی را با تاریخ‌نگاری اسلامی- ایرانی بررسی نموده و نگرش برخی از محققان را در این خصوص نقد کرده است. در مبحثی دیگر «زبان و سبک» تاریخ‌نگاری را بررسی می‌کند و با ذکر مثال از منابع تاریخ‌نگاری، به چگونگی تدوین این منابع و بهره‌گیری مورخان از اسناد و بهره‌گیری از شعر و تمثیل و ... اشاره می‌نماید و جایگاه سبک را در فهم تاریخ مهم می‌شمارد. آخرین مطلب خاتمه با عنوان «بلاغت و سیاست»، به ارتباط میان متون تاریخ‌نگاری با شرایط سیاسی حاکم می‌پردازد و این مهم را جستجو می‌کند که به هر ترتیب تاریخ‌نگاران سعی در ثبت و ضبط اعمال و کردار حاکمان درباری ولی نعمت خود داشتند و البته این نیازی دوسویه بود که ولی نعمتان نیز برای اینکه نام نیکی در منابع تاریخ‌نگاری داشته باشند سعی در سلوک نیک می‌نمودند و یا از طریق کارگزاران ذی نفوذ خویش بدین سمت رهنمون می‌شدند. آخرین مبحث کتاب میثمی ضمیمه‌ای است که نام امرای سامانی، حکام غزنوی، سلاجقه بزرگ، اتابکان ایلدگری و مدت حکومت آنها را زمان شماری کرده است.

۳. نقد شکلی کتاب و رویکرد مولف

نقد شکلی و چارچوبی که مطالب کتاب در آن پردازش شده است را با این سوال آغاز می‌کنیم که آیا جولی اسکات میثمی میان مفاهیم «تاریخ» و «تاریخ‌نگاری» فرقی قائل بوده است یا خیر؟ چرا که عمده مباحث کتاب، به ویژه در فصول دوم و سوم که البته در بسیاری موارد نیز جالب و قابل تأمل است را به شرح تاریخ و نگاه متفاوتی که خود از تاریخ مستفاد کرده است اختصاص داده و کمتر به شرح تاریخ‌نگاری در دوره‌های مورد نظر پرداخته است. در همین جهت با وجودی که عنوان کتاب را تاریخ‌نگاری فارسی (یا ایرانی) تا پایان قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی گذاشته است سعی در ارائه دیدگاهی کلی که سیر تحول تاریخ‌نگاری در این سه قرن را پوشش دهد ننموده است. حتی در خصوص تاریخ‌نگاری هر دوره‌ای نیز نتوانسته است دیدگاه واحدی که

شمار منابع تاریخ‌نگارانه‌ی آن دوره را پوشش دهد استنباط و استخراج کند. این در حالی است که بستر تاریخی و زمینه‌هایی فرهنگی که تاریخ‌نگاری هر دوره‌ای در آن پدیده آمده و رو به رشد نهاده است را در جای خود خوب توضیح داده است. البته در همین راستا نیز بعضاً زیاده روی کرده و در سه مبحثی که در آغاز هر فصل درباره قدرت‌گیری حکومت‌های سه‌گانه سامانی، غزنوی و سلجوقی آورده است توضیحات گسترده‌ای ارائه می‌دهد و گویی فراموش می‌نماید که مطلوب وی بررسی تاریخ‌نگاری هر یک از این ادوار است. نویسنده می‌توانست دوره‌های سامانی و غزنوی را از حیث ارتباط سیاسی و فرهنگی که با یکدیگر داشتند و حکومت غزنوی از بطن حکومت سامانیان پدید آمد را به لحاظ تاریخ‌نگاری یک دوره قلمداد کند و گفتمان فرهنگی-ادبی و به تبع آن تاریخ‌نگاری واحدی را برای آن در نظر بگیرد اما چنین رویکردی را اتخاذ نکرده است. شاید علت آن همان نگاه پرننگ تاریخی نویسنده باشد که میان آن با تاریخ‌نگاری تمایز دقیقی قائل نشده و لذا وجه تاریخی را پرننگ تر کرده است. این در حالی است که میثمی در مقدمه هیجده صفحه‌ای خود (ترجمه فارسی) مباحثی را با عنوان «جایگاه و کارکردهای تاریخ» و «انواع تاریخ‌نویسی» (به عنوان بیشترین مطالب مقدمه‌ی به نسبت گسترده خویش) آورده اما به ارائه تعریف مشخصی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری نپرداخته است (ر.ک: هگل، ۱۳۷۹: ۳-۱۸؛ کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹؛ رضوی، ۱۳۹۱: ۱۲۱، ۲۹-۱۲۲، ۱۳۹-۱۴۹؛ رضوی، ۱۳۸۶ الف: ۴-۵؛ رضوی، ۱۳۸۶ ب: ۸۶-۹۰). در همین جهت معلوم نیست میثمی چه تعریفی از تاریخ‌نگاری را مفروض گرفته و بر اساس آن «... مقصود مورخ قرون وسطا را پیش از هر چیز نه ثبت «وقایع» تاریخی، بلکه ایجاد روایت معنادار...» (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۴) قلمداد کرده است. چنان که در نقد محتوایی کتاب خواهد آمد با تمامی سهمی که میثمی برای مورخ به عنوان کنشگری آگاه به کنش خویش در نظر می‌گیرد، به ظن صاحب این قلم، در بسیاری موارد جایگاه مورخ را به واقعه نگار تقلیل می‌دهد و این در حالی است که در آخرین صفحات کتاب که در ذیل مطالب خاتمه آورده است از مناسبات مورخ(ها) و حاکمان و نیازهای دوسویه آنها با همدیگر سخن می‌گوید و بار دیگر بر سهم بایسته مورخ و رسالت تاریخی که تاریخ‌شناسی او برایش به ارمغان آورده است یاد می‌کند. البته نویسنده کتاب در آخر مقدمه متذکر شده است که پرداختن به تاریخ و تشریح شرایط سیاسی و فرهنگی که مورخان در آن زندگی می‌کرده اند را در راستای استخراج مفهوم «گذشته» یا «گذشته‌های قابل

استفاده» در نگاه مورخان ایرانی دنبال کرده و ناگزیر رجوع به رویدادهای تاریخی (هم از نوعی که خود مورخان عرضه کرده اند و هم نوعی که تاریخ‌شناسان امروزی عرضه می‌کنند) بوده است؛ حتی متذکر می‌شود که ممکن است این شیوه موجب ملال خوانندگان شود (همان: ۲۶-۲۷). اما این نیز جای خالی ضرورت مفهوم پردازی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری و بی‌توجهی میثمی بدان را پر نمی‌کند. چرا که در پردازش مطالب کتاب به جای اینکه گذشته‌ی قابل استفاده برای زمان حال را به عنوان ماموریت مورخ هر عصری بررسی کند در موارد بی‌شمار بلکه بیشتر مطالب کتاب، برداشت مورخان هر عصر از وقایع عهد خودشان را به عنوان تاریخ‌نگاری آنها شرح و تحلیل کرده است.

نکته دیگری که میثمی تمایز مفهومی مشخصی برای آن در نظر نمی‌گیرد تفاوت میان منابع تاریخی و منابع تاریخ‌نگاری است که با همه نزدیکی مفهومی که با یکدیگر دارند یکی نیستند. باید در نظر داشت که هر قدر هم که از منابع تاریخی استفاده تاریخ‌نگارانه شود و تاریخ را در وجهی پویا و غنی‌تر به مخاطب معرفی کند باز هم منابع تاریخی، تاریخ‌نگاری نیستند و شأن معرفتی همانندی ندارند. با وجود مقارنت تام و تمام ادبیات و تاریخ و ضرورت فهم نسبی ادب هر عصری در جهت فهم بهتر تاریخ آن عصر، میثمی که می‌توان وی را پژوهشگر عرصه ادبیات قلمداد کرد تا تاریخ، هنگامی که به شرح و بسط تاریخ در نگاه فردوسی و شاهنامه‌ماندگار وی به عنوان سند هویتی ایرانیان مبادرت می‌کند، اثر حکیم طوس و دیگر شاهنامه‌های مثنوی و منظوم را، اثر و یا آثاری تاریخ‌نگارانه قلمداد می‌کند و این در حالی است که شاهنامه‌ها از حیث ژانر ادبی و محتوای حماسی خویش - با هر میزان از اهمیت و کارکرد فکری و فرهنگی - تاریخ‌نگاری قلمداد نمی‌شوند. این مطلب درباره سیاست‌نامه خواجه نظام هم که منبع تاریخی است تا تاریخ‌نگارانه صدق می‌کند. در این جهت، میثمی را باید محقق‌ظریف و ادیبی دقیق دانست که نقطه‌عزیمت از ادبیات به تاریخ را به خوبی نمایان نکرده و در درک بین رشته‌ای تاریخ و ادبیات، وجه ادبی مطالب و روح تاریخی (و نه تاریخ‌نگاری) اثر خویش را پررنگ‌تر عرضه نموده است. این مطلب را به هنگامی که مدخل ورودی هر فصل را به نحوی مستوفا توضیح می‌دهد و بیشتر در پی تشریح ساختار فکری و فرهنگی هر عصر و نسبت آن با شرایط سیاسی عصر مربوطه است به خوبی می‌توان تشخیص داد. اگر مراد میثمی فهم گذشته قابل

استفاده از سوی مورخان هر عصر است چه لزومی به تشریح ساختار تاریخی و چگونگی رقم خوردن تاریخ هر عصر دارد که آن قدر گسترده بدان پرداخته است؟ در شرح تاریخ‌نگاری فارسی در دوره سامانی، زمینه‌هایی که چگونگی ترجمه تاریخ طبری و حتی تفسیر او را در خود دارد با همان نگاه خاص مولف خوب تشریح شده است اما مهم این است که به علل نهضت تاریخ‌نگاری عهد سامانی التفات کمتری شده و تلاشی در جهت فهم بینش و روش تاریخ‌نگارانه بلعمی انجام نگرفته است. این در حالی است که شاهنامه منشور ابو منصور طوسی و خاصه شاهنامه منظوم فردوسی را [که بهتر است منابع تاریخی بدانیم تا تاریخ‌نگاری] گسترده تر و عمیق تر مورد بررسی قرار می‌دهد.

نکته بعدی که هم به لحاظ شکلی و هم محتوایی قابل نقد نشان می‌دهد آوردن خاتمه ای است که بیشتر ملاحظات تاریخی و روش‌شناختی را به عنوان بخشی از دغدغه‌های مولف در خود دارد تا اینکه به طور مشخص به تاریخ‌نگاری دوران مورد بحث کتاب مربوط باشد. هرچند در مباحث چندگانه این خاتمه تبیین ربط میان مواردی چون عینیت، سبک و زبان و بلاغت و سیاست با تاریخ‌نگاری مورد نظر بوده است اما بهتر بود که مولف کتاب این ارتباط را از حیث تاریخ‌نگاری دوره‌های سامانی تا سلجوقی تبیین می‌نمود. همین‌طور شجره‌نامه‌هایی که در آخر کتاب آورده است را با ذکر اتابکان ایلدگری به پایان می‌برد و مشخص نمی‌کند چرا در کنار سلاجقه به دیگر حکومت‌های اتابکی پرداخته است. کما اینکه به جای چهار نقشه پایانی کتاب نیز می‌توانست نقشه‌هایی متناسب با قلمرو سه دوره حکومتی موضوع کتاب جایگزین نماید. مطلب دیگر درباره نقد بیرونی اثر میثمی، اهتمام به برخی اشتباهات تاریخی و تحریف‌هایی است که مترجم کتاب در مقدمه خویش آنها را بیان کرده و شمار اشتباهات مولف را تا هفتاد مورد ذکر نموده است. یک امتیاز مهم برای اثر میثمی ترجمه روان و یک دست کتاب است که مانع از ارائه متنی با ساختار ادبی خشک و بی‌روح شده است. محمد دهقانی در انتقال مفاهیم و روح کلی حاکم بر اثر موفق بوده و انشایی متناسب با سبک و سیاق تاریخ‌نگاری به کار گرفته است. البته اگر در مواردی همچون بهره‌گیری از مفهوم پرشمار قرون وسطا از قرون میانه استفاده می‌شد به طور طبیعی برای مخاطب قابلیت هضم بیشتری داشت.

۴. نقد درونی و محتوای کتاب

نخستین نکته قابل تامل درباره کتاب میثمی به عنوان اثری که سعی در نشان دادن جایگاه نوشته‌های تاریخی فارسی در عرصه تاریخ نگاری اسلامی، به عنوان حوزه‌ای مغفول مانده در مقایسه با تاریخ نگاری به زبان عربی نموده است؛ رویکرد روشمند، تا حدودی مساله محور و برداشت ساختاری مولف است که در جای خود ستودنی و قابل اقتباس نشان می‌دهد. در این جهت، میثمی در آغاز رویکرد پژوهشگرانی چون «اشپولر» را از حیث بی‌اعتنایی به جایگاه تاریخ نگارانه ایرانی‌ها در دوران پیش از اسلام نقد می‌کند (ر.ک: اشپولر، ۱۳۸۸: ۹-۱۱) و به طور صریح از رواج انواع سنن تاریخ نویسی در عهد ساسانیان سخن می‌گوید (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۱). همین طور دیدگاه «همپلتون گیپ» که تاریخ نگاری فارسی را پست تر از همتای عربی آن قلمداد می‌کند و از تأثیر زیانبار سنن تاریخ نگاری ایران پیش از اسلام برای تاریخ نگاری اسلامی یاد می‌نماید (ر.ک: والدمن، ۱۳۷۵: ۲۰۱-۲۰۳) را مورد نقد قرار می‌دهد. (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۲) مولف مساله اصلی پژوهش خود را با ذکر این ایراد مطرح می‌کند که «محققان پیشین که به بررسی متون تاریخی فارسی پرداخته‌اند عموماً به جای توجه به مسائل تاریخ نگارانه خود را به مسائل لغوی و تطبیقی مشغول داشته‌اند و این متون را در بافت وسیع‌تر پیدایش نثر فارسی بررسی کرده یا به منظور دستیابی به اطلاعات تاریخی کاویده‌اند.» (همان: ۱۳) وی متذکر می‌شود که کمتر محقق به چون و چراها و علت‌یابی گسترده‌تر در حوزه تاریخ نگاری پرداخته و اغلب سعی در جمع‌آوری داده‌های مورد نظر از بطن منابع تاریخ نگاری داشته‌اند. در ادامه میثمی با ذکر اینکه درباره دو قرن و نیم نخست تاریخ نگاری فارسی هیچ بحث جامعی صورت نگرفته است و حتی درباره تک تک مورخان هم کمتر بررسی تطبیقی‌ای انجام نشده است از قصد خود برای پر کردن این خلاء تا حد امکان سخن می‌گوید و سپس به طرح سوالات فرضی خود در این جهت می‌پردازد. میثمی با ذکر این نکته که «آنچه می‌آید مبتنی بر حدس و فرض است نه قطع و یقین...» و لذا باید «به برخی محدودیت‌های خودساخته اذعان کرد» (همان: ۱۴)؛ فرض بنیادین پژوهش خود را این چنین بیان می‌دارد که: «... مقصود مورخ قرون وسطا [میانه] پیش از هرچیز نه ثبت «وقایع» تاریخی، بلکه ایجاد روایتی معنادار است» (همان: ۱۴). در ادامه هم به ضرورت پذیرش این فرض از طرف کسانی که به بررسی دیدگاه مورخان مسلمان قرون میانه می‌پردازند یاد می‌کند و شیوه کار خود را از حیث پرداختن به این فرض مهم توضیح می‌دهد. تأکید اکید میثمی در اینجا

ذکر تلاش در این جهت است که نوشتار تاریخی فارسی را در شرایط سیاسی واجتماعی آن قرار دهد و متون تاریخی اسلامی در قرون میانه را با تاریخ نگاری پیشا مدرن غربی مقایسه کند. (همان: ۱۵)

میثمی برای اثبات فرض خود تلاش بی حد و حصری می کند و در بیشتر موارد نیز فاکت هایی که از منابعی چون تاریخ بلعمی استخراج می کند مطابق با این دیدگاه خود تفسیر می نماید. به ظاهر نیز همه چیز مطابق دیدگاه او پیش می رود که زمینه های تاریخی و به اصطلاح گفتمان حاکم بر هر عصری در سنخ و ماهیت نوشتارهای تاریخی اثرگذار است؛ اما فرض بنیادین او تا اندازه زیادی رها می شود و به نظر می رسد که بیشتر برای منابع تاریخی و تاریخ نگاری عهد سامانی (آن هم نه به صورت کامل) مصداق پیدا می کند. واقعیت این است که مورخان دوران گذشته و از جمله دوره های مورد بحث میثمی به جای آن که به گذشته به معنای عرصه اصلی کار خود بپردازند و سعی در ارائه فهم نظام مند از این گذشته متناسب با نیازها و مسائل مبتلابه زمان حال کنند (که میثمی معتقد است چنین بوده است) بیشتر هم خود را مصروف شرح رویدادهای زمان خویش و ارائه برداشت خود درباره رویدادها می کرده اند و گذشته های پیش از عهد خویش را به صورت کلیشه ای و غیر انتقادی در کار خود می گنجانده اند و چندان دخل و تصرفی در آن نمی کرده اند. اگر بلعمی و ترجمه تاریخ طبری از سوی وی را از حیث رویکرد ترکیبی ای که در تاریخ نگاری داشته و سعی در ارائه فهم تاریخ نگارانه نظام مندی متناسب با گفتمان عهد خویش داشته است را استثناء کنیم دیگر مورخان فارسی نویس دوران میانه (و حتی در دوران اوج تاریخ نگاری فارسی در عهد ایلخانان)، گذشته را با همین نگاه ترکیبی و فارغ از هرگونه دخل و تصرفی که در خدمت دگراندیشی باشد در کار خود آورده اند و بیشتر تلاش خود را صرف گزارش رویدادهای عهد خویش نموده اند. جالب این است که تاریخ شناسان امروزی (محققان زمان حال) وجه مذکور را دال بر غنای تاریخ نگاری این مورخان می دانند و آن را ستایش می کنند؛ در حالی که این رویه از سوی مورخان (عهد گذشته) به عنوان شاهدان وقایع، تاریخ نگاری را به سمت واقعه نگاری سوق می دهد و مانع از این می شود که مورخ بتواند با رویکرد موضوع محور یا مساله محور با تاریخ برخورد کند و ساختار زمان حال خویش را به کمک مطالعه گذشته به پرسش فراخواند. این مورخان ممکن است هر واقعه و رویدادی را به نحو دقیق توصیف کرده و در پرتو توصیف خود فهمی نیز ارائه داده باشند اما از امکان ارائه فهم نظام مندی که رویدادها

را به هم مرتبط کند و در چارچوب یک موضوع جریان داشته باشد به دورند. میثمی این نکته را در نظر نگرفته و یا با تسامح از کنار آن گذشته که مقصود مورخان دوره میانه را نه ثبت وقایع بلکه روایت معنادار وقایع آورده است. البته وی درست می‌گوید؛ ممکن است مورخان درباره وقایع یا بهتر بگوییم واقعه، روایت معنی دار بیاورد اما موضوع مطالعه تاریخ واقعه یا وقایع نیست بلکه مسائل و موضوعات گذشته است که حسب شرایط و فضای گفتمانی زمان حال روایت می‌شوند و فهم بخصوصی را ارائه می‌کنند. بررسی میثمی تا حد زیادی معطوف به همین وقایع معنادار است و آنگاه نیز که از واقعه عبور می‌کند و برداشتی موضوع محور ارائه می‌دهد برداشت خود از وقایع را در حکم فهم تاریخ نگارانه ارائه می‌دهد تا برداشت تاریخ نگارانه مورخان عهد گذشته. به علاوه میثمی به این مهم که مورخان مورد نظر تا چه اندازه به وجوه مختلف تاریخ اعم از اقتصاد، فرهنگ، جامعه و... پرداخته‌اند توجهی ننموده و خودآگاه یا ناخودآگاه نگرش تاریخی مورخان را از حیث سیاسی و جایگاه طبقه حاکمه بررسی و تحلیل کرده است. به عبارتی مشروعیت حکومت‌ها و سهم مورخان در فراهم کردن مبانی این امر را بررسی کرده و گزارش‌های منابع تاریخی و تاریخ نگاری را از این حیث کشف و تفسیر نموده است.

شرح جایگاه و کارکرد تاریخ، به عنوان مقدمه‌ای ضروری در فهم تاریخ نگاری را میثمی خوب تشریح کرده و علی‌رغم دیدگاه «فرانتس روزنتال» مبنی بر اینکه تاریخ در جوامع اسلامی قرون میانه علم مشخصی نبود که موضوع و روش شناسی خاصی داشته و در طبقه بندی علوم جای معینی داشته باشد؛ به تبیین جایگاه علمی و اخلاقی تاریخ در نزد برخی از مورخان و اندیشه‌گران ایرانی پرداخته و جایگاه علمی و عملی آن را در کنار هم تشریح کرده است (ر.ک: روزنتال، ۱۳۶۶: ۱۹-۲۱). وی با ذکر این نکته معمول تاریخی که در دنیای اسلامی، مورخ حرفه‌ای وجود نداشت و تاریخ را عالمان دینی، دبیران، ندیمان دربار، قضات، پزشکان و گاه افراد مبتدی و از سر تفنن نوشته‌اند و لذا ملاحظات شغلی خود را در امر تاریخ نویسی وارد کرده و در هنگام بررسی تاریخ نگاری‌ها باید این نکته مهم را (ملاحظات حرفه‌ای و شغلی) لحاظ کرد، تأکید می‌نماید که در دوره مورد پژوهش او، کاتبان، دبیران، و وزیران به نگارش تاریخ پرداخته‌اند و زمینه‌های مشترک تربیتی، ملاحظات سیاسی و رویکرد سبک شناسانه ادبی در کار آنها اثرگذار بوده است. میثمی یکی از ویژگی‌های عهد نوزایی اسلامی را تلاش در جهت گنجاندن تاریخ در میان علوم می‌داند که هدف نویسندگان آنها تنها ارائه گزارش

های گسیخته نبوده بلکه مقاصد دوردست تری مورد نظر داشته اند که می توان آن را در ذیل فلسفه اخلاق مورد بررسی قرار داد. (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۸) در همین جهت نقل قول هایی را از مسعودی می آورد که قصدش از پردازش تاریخی را «برجای نهادن علمی کاملاً منظم...» قلمداد می کند. همین طور درباره قانون مندی های تاریخی و نگرش های کلان نقل قول هایی از مسکویه بیان می دارد و آنگاه به جایگاه معرفتی تاریخ در «مفاتیح العلوم» خوارزمی و «جوامع العلوم» ابن فریغون از شاگردان ابوزید بلخی می پردازد (همان). نکته ای که در اینجا قابل طرح است و میثمی بدان پرداخته است معنای کلی و تحدید نشده تاریخ در نزد این قائلان به شأن معرفتی تاریخ است که حوزه آن را بسیار وسیع گرفته و گذشته مربوط به طبیعت و انسان را یکسان تلقی کرده اند. البته خود میثمی نیز به توجه عمده این عالمان به کارکردهای عملی و اخلاقی تاریخ به جای اهتمام به کارکرد علمی آن اشاره نموده است اما به اینکه این عالمان قائل به جایگاه معرفتی تاریخ را می توان مورخ نامید یا خیر اشاره ای نمی کند. چرا که تألیف های آنها مربوط به علوم به طور کلی است و در حکم دایره المعارفی به شمار می رود که در طبقه بندی علمی برای تاریخ نیز مرتبه ای قائل شده اند (۲).

در ذکر انواع تاریخ نویسی نیز رویکرد میثمی، انتقادی و آسیب شناسانه است و از نارسایی مفهومی و بعضاً محتوایی برخی از اشکال تاریخ نگاری سخن می گوید. منتها در اینجا نیز به تحدید مفهومی دقیقی نمی پردازد و سعی در برخورد با تاریخ و تاریخ نگاری از حیث «محتوا» و «ایستمه» یا «شکل و چارچوب» نمی نماید. هرچند نقدهای مفهومی قابل اعتنایی به تاریخ نگاری محلی و سلسله ای وارد می کند اما روشن نمی کند که این تواریخ را از حیث ماهیت توصیفی و کلیشه ای آنها نقد می کند و یا از حیث نارسایی مفهومی اصطلاح مورد کاربرد. وی تاریخ نگاری جهانی و عمومی را یکی می پندارد؛ در حالی که این چنین نیست و تاریخ نگاری های عمومی الزاماً تاریخ نگاری جهانی - به مفهوم پرداختن به تاریخ جهان خارج از تعلقات اعتقادی - نیستند (ر.ک: رضوی، ۱۳۸۶ ج: ۶-۷ مقایسه با عالم زاده و سجادی، ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۲۱۲۶). جایگاه تاریخ سلسله ای و انتقادهای وارد بدان را میثمی با ذکر نگاه خطی و رو به تکاملی که در بطن این تاریخ نگاری ها وجود دارد مطرح می کند و آن را با ذکر نکته مهمی که دغدغه اصلی مورخان این شکل از تاریخ نگاری بوده است ادامه می دهد. از این منظر تاریخ نگاران سلسله ای در تبیین ظهور و سقوط دولتها، بیشتر به علل سقوط توجه دارند تا ظهور. این فرضیه ای جالب است که می توان آن را در میان شمار

بیشتری از مواردی که میثمی بررسی کرده است مطالعه و تحقیق نمود. به علاوه میثمی به اهمیت تاریخ‌نگاری اخلاقی - بلاغی به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم تاریخ‌نگاری‌های سلسله‌ای در جهان اسلام اشاره نموده که سهم بلاغت و ساختار و آرایش کلامی را به عنوان یکی از شگردهای مورخان در انتقال پیام مورد نظر در خود دارد. البته وی با نوعی یادآوری اعتراضی نسبت به نظر «اشپولر» که سبک تاریخ‌نگاری به عنوان شیوه ترتیب وقایع - همانند آنچه که در مورد وصاف مثال می‌زند - را مهم‌تر از حقیقت تاریخی بوده است، سبک مورخان را حتی سبک مبالغه‌آمیز و مطمئن دیوانی برخی از مورخان را بی‌هدف نمی‌داند و بهره‌گیری از سبک ادبی را به طور کلی مثبت قلمداد کرده و در پس آن روش و منطق مورخ را پنهان می‌داند. اگر این را به حساب علقه‌های ادبی میثمی، به عنوان محقق‌ی که بیشتر در زمینه ادبی کار کرده تا تاریخ، نگذاریم، بی‌تردید این نقطه نظر وی صائب و در فهم شرایط ساختاری عهدی که مورخ بدان می‌پردازد بسیار موثر است.

در شرح میراث تاریخ‌نگاران سامانیان که البته - به نحوی غیر قابل پذیرش - در مقدمه ذکر می‌کند که «... خود آنها ظاهراً هیچ تاریخی درباره سلسله‌شان باقی نگذاشتند.» (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۷) ضمن تحلیل محتوایی و ساختاری مطالب شاهنامه‌های منثور و منظوم این عهد (شاهنامه ابومنثوری و شاهنامه فردوسی)، جایگاه ترجمه تاریخ طبری و فضای فکری و فرهنگی که تاریخ بلعمی به عنوان یک تألیف - ترجمه در آن تکوین یافت را جالب و آموزنده بررسی می‌کند و تحلیل‌های زیبایی از حیث ارتباط کار بلعمی با احیای هویت ایرانی در چارچوبی اسلامی (اما ضد عباسی و یا بی‌ارتباط به آنها) ارائه می‌دهد. منتها تلاش عمده وی جستجوی داده‌ها و تفسیرهایی است که این نگرش هویتی و در پی آن مشروعیت حکومت سامانی‌ها را با دیدگاه ایرانی - خراسانی تبیین و تفسیر کند. بنابراین، کمتر مجالی به این مهم می‌دهد که با وجود غلبه تاریخ‌نگاری اسلامی (با سبک ادبی - زبانی عربی) چرا تاریخ‌نگاری ایرانی (با تأکید فراوان بر زبان فارسی) رو به رشد نهاد؟ میثمی آنقدر که به بررسی روح تاریخی مضبوط در تاریخ بلعمی پرداخته است به تاریخ‌نگاری وی نپرداخته و سهم موثر آن را در تکوین جریان تاریخ‌نگاران ایرانی مورد نظر قرار نداده است. واقعیت این است که تاریخ بلعمی از حیث سبک و ساختار و بستر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی‌ای که در آن نمود یافت و مهم‌تر به سبب رویکرد ترکیبی خاص مترجم و مهم‌تر افزوده‌هایی که خود بر تاریخ طبری داشته است یک تاریخ‌نگاری مستقل به شمار می‌رود که سهم

موثری در تکوین تاریخ‌نگاری فارسی داشته است. از این جهت، روش تاریخ‌نگارانه بلعمی، الگوی موفق‌تری را در اختیار مورخان پارسی‌نویس قرار داد که در عهد بعدی به بار نشست و اوج تکامل خود را در عهد حاکمیت ایلخانان نشان داد. چنین الگویی، اگرچه در کنار گفتمان غالب تاریخ‌نگاری اسلامی-ایرانی عربی‌زبان یک گفتمان حاشیه‌ای قلمداد می‌شد، اما از این جهت که با عصر تکوین تاریخ‌نگاری اسلامی (از نیمه قرن سوم هجری) فاصله زیادی نداشت و در کنه خود پایایی فرهنگ ایرانی و مقاومت فکری ایرانی‌ها در مقابل زیاده‌خواهی اعراب قلمداد می‌شد در جای خود قابل تأمل می‌نماید که این وجه را میثمی خوب تفسیر کرده است.

بحث تاریخی - و نه تاریخ‌نگارانه‌ی - قابل تأملی که میثمی در چند جای فصل اول کتاب آن را مطرح می‌سازد و می‌تواند الگوی مناسبی در مطالعه تاریخ‌نگاری دوران میانه ایران تا پایان عهد ایلخانی و فراتر از آن به دست دهد، موعودگرایی و پیش‌گویی‌های آخرالزمانی است که به ظن وی از نیمه قرن دوم هجری آغاز شده و در عهد سامانی‌ها به اوج خود رسیده است. چنین پیش‌گویی‌هایی که میثمی و اندیشمندان دیگر چون «مادلونگ» و «هالم» میان آنها و تبلیغات و میزان مقبولیت اسماعیلیه و دیگر شیعیان از جمله آل بویه ارتباط برقرار می‌کنند می‌تواند از منظر نگاه تاریخ‌نگاران هر عصری بررسی شود و رویکرد سلبی یا ایجابی مورخان درباره آنها فهم و تفسیر گردد (همان: ۳۳-۳۴، ۵۱-۵۲). به ویژه در تاریخ‌نگاری عهد ایلخانان مصداق‌های قابل توجهی از این حیث قابل ردیابی است.

جایگاه تاریخی شاهنامه فردوسی و تعیین مصادیق تاریخی آن در عهد سامانی - غزنوی را میثمی خوب تحلیل می‌کند و میان این رهاورد فکری - فرهنگی و ساخت سیاسی حاکم بر این اعصار ارتباط مناسبی برقرار می‌کند اما در این ورطه نگاه روشی و معرفتی صریحی به کار نمی‌گیرد که چگونه می‌توان میان شعر و تاریخ و خاصه شعر حماسی که به سبب ماهیت خاص خود جنبه‌های خیالی اش پررنگ‌تر است نسبت یکسان برقرار کرد و مثلاً جایگاه فردوسی و مسعودی و مسکویه و بیرونی (که در مقدمه کتاب نقل قول‌هایی راجع به شأنیت علمی تاریخ از ایشان آورده است) را از حیث تاریخ‌نگاری یکسان پنداشت. نتیجه‌گیری‌نهایی میثمی درباره دو یادگار تاریخی مهم سامانی‌ها؛ «شاهنامه فردوسی»، «آخرین گزارش عظیم از روایت تاریخی ایران» و «ترجمه تاریخ طبری بلعمی»، «نخستین گزارش فارسی از روایت تاریخی اسلام» که در دوره کوتاهی در کنار هم وجود داشتند اما به تدریج روایت دوم بر نوشته‌های تاریخی

فارسی تسلط یافت نیز قابل تأمل می‌نماید (همان: ۶۷). چرا که روایت بلعمی و تأکیدی که بر بخش قبل از اسلام ایران دارد چندان با نگرش فردوسی فاصله ندارد. به علاوه در کنه منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری‌های عهد بعدی از جمله تاریخ گردیزی و یا سیاستنامه نظام الملک و غیره نگره فردوسی و بلعمی هر دو قابل پی‌گیری است.

فصل دوم کتاب از حیث ساختار و سبک، ادامه همان روند فصل اول است که نگرش تاریخی پررنگ‌تر می‌شود را در مقایسه با نگرش تاریخ‌نگارانه در خود دارد. در اینجا نیز تمام تلاش مولف مصروف تبیین و تفسیر متفاوت‌تر تاریخ شده است تا تاریخ‌نگاری. در اینجا نیز در برداشت میثمی، مورخ عرب زبان تاریخ عتبی با سبک زبانی خاص خودش در پی اثبات حقانیت حکومت غزنوی و شرح سلوک سلطان مقتدر غزنوی است. جایگاه تاریخ‌نگارانه گردیزی را هم به همین نحو بررسی کرده است. میثمی تلاش زیادی می‌کند که مشروعیت حکومت غزنوی در نگاه گردیزی را در پناه مساله انتقال قدرت از ساسانیان تا غزنویان - از ذکر نمونه‌های منفی و مثبتی چون سلطنت خسرو پرویز پادشاه ناسپاس ساسانی تا نابودی امویان نامشروع، خلافت مأمون و سهم آن در مشروعیت حکومت‌های ایرانی - تفهیم کند اما سخنان او حرف تازه‌ای در خود ندارد و در بهترین حالت استنباط‌های تاریخی او به شمار می‌رود تا تحلیل‌های تاریخ‌نگارانه‌ای مطابق با بینش و روش گردیزی. قاعده کلی میثمی در اهتمام بیشتر به تاریخ تا تاریخ‌نگاری، در بررسی تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان نیز دنبال می‌شود؛ با این تفاوت که درباره بیهقی رویکرد تاریخ‌نگارانه او پررنگ‌تر است و ضمن تفسیر متفاوت‌تر تاریخ در نگاه او به مشی روشی و نگاه معرفتی او نیز می‌پردازد (مقایسه با: والدمن، ۱۳۷۵: ۸۷-۱۱۰، ۱۹۳-۲۰۱). سهم تاریخ در کسب فضیلت و اهتمام به خرد تاریخی در نزد بیهقی، ارائه نوعی قانونمندی تاریخی با اهتمام به مشیت الهی در نگاه وی، نگرش اخلاقی مورخ و نسبت فکری او با مسکویه از جمله نمودهای این تفسیر متفاوت است. این مهم که چرا میثمی، در هنگام مواجهه با تاریخ‌نگاران بیشتر اهتمام خود را به وجه سیاسی تاریخ معطوف کرده و کمتر یا اصلاً به سایر وجوه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌پردازد نکته مهمی است که در نزد او مغفول مانده است.

برخلاف مقدمه و فصل اول کتاب، فصل سوم کتاب میثمی آن قدر غرق در تشریح تاریخ و شرح محتوای کتب مورخان مورد نظر می‌شود که گویی فراموش می‌کند که هدف از تألیف کتاب را تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) تعیین کرده است. در این فصل به

غیر از آنچه که درباره رویکرد معرفتی «ابن فندُق» درباره تاریخ و تاریخ‌شناسی مطرح می‌کند کمتر مطلب تاریخ‌نگارانه‌ای در خود دارد. البته میثمی در هنگام شرح تاریخ بر اساس مطالب هر کدام از منابع تاریخ‌نگارانه گه‌گاه تحلیل‌های خوبی ارائه کرده و باریک‌بینی و نگاه ظریف خود را نشان می‌دهد اما در همین موارد نیز وجه تاریخ‌نگارانه اثر او کم‌رنگ است و هرچه بیشتر ماهیت تاریخی در خود دارد.

با همه اینها، نباید از یاد برد که انجام پژوهشی از سنخ کاری که میثمی انجام داده است در نوع خود جدید است و لذا طبیعی است که تمام ویژگی‌های یک پژوهش کامل را نداشته باشد. به غیر از مقاله‌هایی که برخی از محققان نوشته‌اند و تک‌نگاری‌هایی که بینش تاریخ‌نگارانه برخی از مورخان ایرانی را مورد مطالعه قرار داده‌اند، پژوهش مستقلی که سیر تحول تاریخ‌نگاری ایرانی به زبان فارسی را مورد مطالعه قرار بدهد انجام نگرفته است. بنابراین اثر میثمی در نوع خود ستودنی است و می‌توان با رویکردی آسیب‌شناسانه، در حکم الگویی پژوهشی آن را مورد اقتباس قرار داد.

۵. نتیجه‌گیری

«جولی اسکات میثمی» در «تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی)»، بررسی سیر تحول تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره اسلامی را در دو قرن و نیم نخست تاریخ آن مورد مطالعه قرار داده است. میثمی اذعان می‌دارد که سعی در ارائه طرحی کلی در این جهت کرده تا زمینه‌ای برای پژوهش‌های بعدی فراهم آورد. فرضیه اصلی او نیز معناداری روایت‌هایی است که مورخان مورد مطالعه وی از تاریخ ارائه کرده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که مولف از سر دغدغه و با رویکرد روشمند به سراغ موضوع رفته و چارچوبی معنادار را پی گرفته است. از این حیث، حاصل کار میثمی ستودنی است و ارائه الگوی پژوهشی نظام‌مندی را در خود دارد. با این همه، آن‌چنان که باید به حوزه مفهومی پژوهش خویش که بررسی تاریخ‌نگاری و مهم‌تر سیر تحول تاریخ‌نگاری از دوره سامانیان تا پایان فرمانروایی سلاجقه است وفادار نمی‌ماند و بخش عظیمی از اثر وی به شرح تاریخ محدود می‌شود. البته در موارد بسیار در بیان تاریخ از نظرگاه مورخان مورد نظر خویش، برداشت‌های ظریفی ارائه می‌دهد که در جای خود جالب و آموزنده است اما هر نظرگاهی الزاماً دیدگاهی تاریخ‌نگارانه نیست و ناگزیر باید میان مفاهیم تاریخ و تاریخ‌نگاری - با همه مقارنت و در هم تنیدگی موضوعی و مفهومی - تمایز قائل شد. با اندکی تسامح می‌توان گفت رهیافت روشمند میثمی در اثر حاضر بیشتر

معطوف به تبیین بینش مورخان شده است و لذا کمتر به روش، به معنای سعی در روشن کردن مبانی معرفتی و نظری، در کار ایشان پرداخته است. میثمی، برداشت‌های مورخان را از حیث ارتباط آنها با ساخت سیاسی حاکم و مأموریت ایشان در جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت‌های زمانه بررسی می‌کند و کمتر به سایر وجوه تاریخ در مفهوم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن مبادرت می‌ورزد. اگرچه قائل به این است که مورخان بر حسب نیازهای زمانه و فضای گفتمانی زمان خویش به تاریخ پرداخته‌اند اما کمتر به تشریح این فضای گفتمانی و ساختار موجود جامعه از آن حیث که مورخان مورد نظر می‌دیده و درک می‌کرده‌اند اهتمام ورزیده است. وجوه ادبی و سبک پژوهش‌های ادب‌محور در کار میثمی سنگینی نموده و نگرش تخصصی او به عنوان پژوهشگر عرصه ادبیات؛ بر ساز و کار پژوهش تاریخی وی اثرگذار بوده است. در اثر میثمی میان منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری تمایزی وجود ندارد و این تاریخ و شرح تاریخ است که این دو دسته منابع را جایگاهی یکسان بخشیده است. با این همه اثر میثمی ذهن مخاطب را درگیر می‌کند و او را بدان صوب سوق می‌دهد که در پژوهش تاریخی و تاریخ‌نگاری افق‌های جدیدی را ببیند و گذشته مورد نظر مورخان را در پرتو نگرش‌های امروزی متفاوت و دگرگون تفسیر کند.

پی‌نوشت

1. Misaimi, Julie Scoott, (1999). *Persian Historiography to the End of twelfth Century*, Edinburg: Edinburg university press.
2. در خصوص تقسیم‌بندی علوم نزد اندیشمندان مسلمان و نوعی مقایسه با بزرگانی که به تاریخ‌اندک‌توجهی داشته‌اند و میثمی بدانها اشاره‌هایی کرده است ر.ک: بکار، ۱۳۸۱؛ سجادی، ۱۳۶۰، نصر؛ ۱۳۶۶؛ رضوی، ۱۳۸۸: ۶۸-۷۰؛ آشتیانی، ۱۳۹۱: ۴۱-۵۴؛ عالم‌زاده و سجادی، ۱۳۷۵: ۱۹-۲۱.

منابع

- آشتیانی، منوچهر (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی تاریخی*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۸). «تکوین تاریخ‌نگاری در ایران»، در: مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.

نقدی بر رویکرد تاریخ‌نگارانه جولی اسکات میثمی در... ۱۱۷

بکار، عثمان (۱۳۸۱). *طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان*، ترجمه جواد قاسمی، با مقدمه حسین نصر، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ الف). «تکوین تاریخ نگاری و وجه غالب رویکرد نظامی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دوره جدید، شماره ۱۱۳.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ ب). «داده‌های حاصل از مصاحبه، تاریخ یا تاریخ نگاری»، در: *مصاحبه در تاریخ شفاهی*، مجموعه مقالات چهارمین نشست تخصصی و کارگاه آموزشی تاریخ شفاهی، تهران: انتشارات سوره مهر.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ ج). «تاریخ نگاری اسلامی - ایرانی و جایگاه تاریخ نگاری جهانی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دوره جدید، شماره ۱۱۴-۱۱۵.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۸). «جایگاه علم تاریخ در حکمت مشاء»، *تاریخ اسلام*، سال دهم، شماره ۳۸.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۱). *فلسفه انتقادی تاریخ*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). *تاریخ نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

سجادی، صادق (۱۳۶۰). *طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی؛ تهران: بی نا.*

عالم زاده، هادی و صادق سجادی (۱۳۷۵). *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.

کالینگوود، آر. جی (۱۳۸۵). *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). *تاریخ نگاری فارسی؛ سامانیان، غزنویان و سلجوقیان*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.

نصر، حسین (۱۳۶۶). *علم در اسلام*، تهران: انتشارات سروش.

والدمن، مریلین (۱۳۷۵). *زمانه، زندگی و کارنامه بیتهقی*، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران:

نشر تاریخ ایران.

هگل، گ. و. ف (۱۳۷۹). *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات شفیعی.